

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شایا: 1735-739X

دوره ۱۴، شماره ۱ (پیاپی ۷۱)، پاییز ۱۴۰۱

Doi: 10.29252/piaj.2022.227972.1271

صفحات: ۲۷۶-۲۵۳

ارزیابی تطبیقی. آرا و نظریات ادوارد سعید و میشل فوکو در

باب قدرت و سازوکارهای آن

احسان علینی* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

احمد بستانی** تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۲

چکیده

در پژوهش حاضر، مفهوم «قدرت» و سازوکارهای آن از منظر دو اندیشمند معاصر، «ادوارد سعید» و «میشل فوکو» مورد بررسی قرار گرفته است. هر دو متفکر در حوزه قدرت و سازوکارهای آن دارای نظریات و آرای مهمی هستند که بررسی دقیق این نظریات می‌تواند درک جدیدی از این مفهوم به وجود آورد. نگاه متفاوت فوکو و برداشت وی از سازوکارهای قدرت، حاوی نکات و مسائل بسیار مهمی است و همچنین نگرش سعید نسبت به قدرت نیز دارای ظرافت‌های نظری قابل توجهی است. محقق در این پژوهش با رویکردی توصیفی-تطبیقی و استفاده از تکنیک اسنادی، آثار مکتوب و غیرمکتوب دو اندیشمند را مورد مطالعه قرار داده و سپس به مقایسه آرا و نظریات آن دو مبادرت ورزیده است. پس از ارزیابی تطبیقی آرای متفکرین، نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آن دو در مورد تعریف قدرت و مکانیسم‌های اعمال آن تا حدود زیادی هم‌نظر هستند، اما در رابطه با مسئله «عاملیت» و «مقاومت در برابر قدرت»، دارای نظریات متفاوتی نسبت به هم بوده و در این دو مورد شاهد اختلاف نظر میان آن‌ها هستیم. واژگان کلیدی: ادوارد سعید، میشل فوکو، قدرت، عاملیت، مقاومت.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول). ehsan.ellini@gmail.com

** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی. abostani@khu.ac.ir

مقدمه

ادوارد سعید، نظریه‌پرداز ادبی، منتقد فرهنگی و فعال سیاسی فلسطینی - آمریکایی از متفکرین برجسته در قرن بیستم و به‌ویژه تأثیرگذار بر اندیشه و نظریات پسااستعماری است. اگرچه از وی بیشتر به‌عنوان یک منتقد و نظریه‌پرداز بزرگ ادبی یاد می‌شود، اما در پاره‌ای از آثار به‌ویژه کار قابل توجه وی تحت عنوان «شرق‌شناسی» شاهد ارائه تفاسیر و بیان مفاهیمی هستیم که تأثیر بسیار مهمی بر تفکر سیاسی بر جای می‌گذارند. میشل فوکو نیز به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان حوزه علوم سیاسی در اواخر قرن بیستم، مفاهیم بسیاری مهمی را به‌ویژه در حوزه نقد «قدرت» برای علاقه‌مندان به این حوزه به یادگار گذاشته است. آثار و دیدگاه‌های سعید، از نقطه نظرات و رویکردهای مختلفی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. عده‌ای از منتقدین سعید را در طرح نظریاتش پیرو و حتی مقلد فوکو می‌دانند و معتقد هستند که وی در تنظیم و بیان آرای خود، همان رویکرد فوکورا اتخاذ کرده است و اختلافات نظری چندانی میان آن دو وجود ندارد. گروه دیگری از منتقدین، بر روی بخش‌های ضد امپریالیستی نگاه سعید تمرکز می‌کنند و این بخش‌ها را مهم‌ترین دست آورد سعید در حوزه اندیشه سیاسی می‌دانند و وی را تأثیرگذارترین متفکر جهان سوم و یا شرق در نظر می‌گیرند. گروه دیگری نیز، اساساً سعید را منتقدی ادبی می‌دانند که در مباحث خود، ادبیات شکل یافته در غرب را از منظر پست‌مدرنیستی مورد تبارشناسی و تحلیل قرار داده تا بتواند بنیادهای فکری اصلی در شکل‌گیری چنین منظومه ادبیاتی را شناسایی و ردگیری کند (Yechouti, Aidi, 2017: 1065). در این پژوهش، مفهوم «قدرت» و سازوکارهای آن را از منظر دو اندیشمند معاصر، میشل فوکو و ادوارد سعید مورد بررسی قرار می‌دهیم. هر دو متفکر در حوزه قدرت و سازوکارهای آن، نظریات و آرای مهمی دارند که بررسی دقیق این نظریات می‌تواند درک جدیدی از این مفهوم را برای ما به وجود آورد. نگاه متفاوت فوکو و برداشت وی از سازوکارهای قدرت، حاوی نکات و مسائل بسیار مهمی است و از آنجایی که قدرت امروزه به شیوه‌های متنوع‌تری در جوامع اعمال می‌گردد و با پیشرفت‌های صورت گرفته در عرصه‌های تکنولوژیک و ورود به عصر مدرن ارتباطات، قدرت و سازوکارهای اعمال آن نیز دست خوش تغییرات گسترده‌ای شده است، نظریات وی در تحلیل این مفهوم بسیار کارگشا است.

ارائه تحلیل و نظریه‌ای در باب قدرت و ساختارهای آن و همچنین بررسی نظرات اندیشمندان مهم این حوزه مانند سعید و فوکو می‌تواند ما را در ارائه تصویر و مبنایی جهت

بررسی مؤثرتر قدرت و سازوکارهای آن و همچنین شیوه‌های مقاومت در برابر آن در جوامعی مانند ایران کمک کند. از این منظر، باید توجه ویژه‌ای به نظریات سعید داشت (به طور خاص آرای وی در مورد عاملیت و مقاومت) چراکه اساساً دغدغه اصلی وی شناسایی مناسبات قدرت در جوامع توسعه نیافته بود و این امر در تحلیل چنین موضوعاتی در داخل کشور می‌تواند بسیار قابل توجه باشد. همچنین انجام پژوهش‌هایی این چنین می‌تواند ما را در بررسی آفت‌های مطرح در این حوزه و ارائه راه کارهایی جهت مقابله با این آفت‌ها در سطح جامعه و دولت یاری رسانند. پژوهش حاضر را می‌توان تلاش ناچیزی در جهت برجسته سازی اهمیت بررسی نظریات و آرای اندیشمندان حوزه علوم سیاسی در مورد مفاهیم اساسی این حوزه و همچنین کاربرد نگاه تطبیقی و مقایسه رویکردهای مختلف این اندیشمندان برای دست‌اندرکاران این رشته دانشگاهی در نظر گرفت. ضرورت انجام تحقیق از این منظر قابل توجه است.

پژوهش‌هایی که در مورد آرای این دو متفکر (فوکو و سعید) انجام گرفته‌اند، در اکثر مواقع به صورت مجزا به بررسی و تحلیل این دو اندیشمند پرداخته‌اند و گاه تنها به تأثیراتی که سعید از فوکو گرفته است اشاره کرده‌اند. این در حالی است که اگرچه سعید در دوره اولیه فکری خود تحت تأثیر آرای فوکو بوده، اما به مرور دیدگاه‌های وی دچار تغییر می‌شوند و در بخش‌هایی، رویکرد وی اساساً متفاوت از رویکرد فوکو می‌شود و انتقادات بسیاری را به نظریات فوکو وارد می‌سازد. در پژوهش حاضر، محقق سعی کرده است با بررسی دقیق متون اصلی این دو اندیشمند و همچنین نقدهای مختلفی که بر آرای آن‌ها وارد شده است، شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه و رویکردهای این دو متفکر (به ویژه در مورد مفهوم قدرت) را مورد مطالعه قرار دهد و مشخص سازد که در چه حوزه‌هایی سعید آرای فوکو را مورد پذیرش قرار می‌دهد و چه بخش‌هایی را نادرست و قابل نقد تشخیص می‌دهد؛ ضرورت تحقیق حاضر از این منظر قابل توجه است.

البته مقایسه فعلی نیز، دارای محدودیت‌های روشی و نظری گوناگونی است. به عنوان نمونه، می‌توان گفت سطح تحلیل دو اندیشمند در رابطه با قدرت و سازوکارهای آن در پاره‌ای از موارد هم به لحاظ روش‌شناسی و هم مباحث نظری متفاوت است و به همین دلیل ممکن است نتایج بعضاً ناهمگونی به دست آید. به همین دلیل ناگزیر در مرحله تطبیق و مقایسه آرا پایه و چارچوب واحدی در نظر گرفته شده است. با وجود موانعی از این دست، اما همچنان

مقایسه دیدگاه‌های این دو اندیشمند در رابطه با مفهوم قدرت و سازوکارهای آن، می‌تواند چشم‌اندازهای نوینی را در مورد این مفهوم برای ما فراهم سازد.

پیشینه تحقیق

عبدلطیف عیدی و یحیی یکوتی (۲۰۱۷) در مقاله «تأثیر نظریه گفتمان میشل فوکو بر نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید^۱»، به این نکته اشاره می‌کنند که نظریه گفتمان فوکو تأثیر مهمی بر آرا و اندیشه‌های ادوارد سعید به‌ویژه در طرح اصلی وی (شرق‌شناسی) داشته است و بنابراین برای درک بهتر نظریه شرق‌شناسی سعید، نیازمند آن هستیم تا دیدگاه فوکو در مورد «گفتمان^۲» را به‌طور دقیقی مورد کاوش و تحلیل قرار دهیم (Aidi, Yechouti, 2017: 1059). این مقاله به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: در بخش اول، نویسندگان به کنکاش در نظریه گفتمان فوکو می‌پردازند و مهم‌ترین نکات و مسائل مربوط به این مفهوم را مورد بررسی قرار می‌دهند. در بخش دوم، نویسندگان به تأثیراتی که سعید در نظریه‌پردازی طرح شرق‌شناسی خود، از آرای فوکو گرفته است اشاره می‌کنند و اینکه چگونه سعید با استفاده از المان‌های مطرح‌شده در نظریات فوکو، سعی در اثبات «نامعتبر بودن» و «بی‌طرف نبودن» شرق‌شناسی دارد.

میناکشی گوگوی (۲۰۱۵) در مقاله «تحلیل انتقادی شرق‌شناسی ادوارد سعید از منظر دیدگاه فوکویی رابطه دانش-قدرت^۳»، بیان می‌کند که اگرچه سعید در تبیین سازوکارهای شرق‌شناسی بر ساخته شدن مفهوم «شرق» رویکردی فوکویی اتخاذ می‌کند، اما به‌طور کامل این رویکرد فوکو در باب استعمار و بیان رابطه قدرت - دانش در این حوزه را تأیید نمی‌کند (Gogoi, 2015: 16). در ادامه گوگوی، تحلیلی از رابطه دانش و قدرت از دیدگاه فوکو ارائه می‌دهد که در آن وی خاطر نشان می‌سازد که دانش و قدرت هیچ‌کدام مستقل وجود ندارند و هرکدام در ارتباط با دیگری معنا می‌یابند. گوگوی تعریف سعید از شرق‌شناسی را مجموعه‌ای از حوزه‌های دانش در نظر می‌گیرد از جمله حوزه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و زبان‌شناسی که با یکدیگر ترکیب می‌شوند و مفهوم «شرق» و «شرقی» را می‌سازند.

1. Michel Foucault's Theory of Discourse in Edward Said's Theory of Orientalism
2. Discourse
3. A Critical Analyses of Edward Said's Orientalism Through Foucaultian Perspective of Knowledge - Power Relation

کارلیس راسوکیس (۲۰۰۵) در مقاله «ادوارد سعید و میشل فوکو: قرابت‌ها و ناهماهنگی‌ها»، بیان می‌کند که سعید در پاره‌ای از مسائل دچار بدفهمی‌هایی از نظریات فوکو شده و در مورد نیت احتمالی فوکو تصور درستی نداشته است. اگرچه در دوران اولیه فکری خود در مورد مباحثی چون شرق‌شناسی و امپریالیسم، سعید از آرای فوکو در تبیین رابطه این رشته دانشگاهی و قدرت استعماری بهره می‌برد، اما در دوران بعدی و تجدیدنظر در پاره‌ای از موارد مطرح‌شده در کتاب «شرق‌شناسی»، وی رویکرد متفاوتی نسبت به فوکو در مورد قدرت اتخاذ می‌کند (Racevskis, 2005: 83). راسوکیس با تأکید بر «شرق‌شناسی»، اعتقاد دارد سعید در این کتاب تحت تأثیر مباحث دیرینه‌شناسی دانش فوکو بوده است و عملاً بدون در نظر گرفتن نظریات فوکو در این حوزه، چنین کتابی نوشته نمی‌شد اما در همین کتاب ما شاهد تفاوت دیدگاه‌های نظری نیز هستیم.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، اکثر محققان در تحلیل‌های خود از آرای سعید در نسبت با اندیشه‌های فوکو، بر بعد روش‌شناسی تأکید دارند و عمده تفاوت نگاه این دو اندیشمند را در این حوزه در نظر گرفته‌اند. با توجه به این مطلب، عمده مباحث مطرح‌شده در این مقاله‌ها به مسائل و بررسی‌های روش‌شناسی و بیان تفاوت‌های دیدگاه سعید با اندیشمندان قبل از خود و فوکو است و توجه کمتری به تأثیر این تفاوت‌ها در عرصه سیاسی و بررسی مفهوم قدرت شده است. در تحقیقات انجام‌شده عمدتاً تأکید بر دوره اول فکری سعید می‌شود که در آن وی قرابت نظری بیشتری با فوکو در باب مسئله قدرت دارد؛ در حالی که سعید در دوره دوم فکری خود و به‌ویژه در مورد مسئله «مقاومت»، مسیر متفاوتی از فوکو در این حوزه را طی می‌کند. محقق در پژوهش حاضر، علاوه بر ارائه تحلیل در رابطه با دوره متقدم فکری سعید، بر دوره متأخر فکری وی نیز متمرکز می‌شود و نگاه وی به «مقاومت» و انواع آن را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ همچنین علاوه بر جنبه‌های روش‌شناسی، به لحاظ نظری و مفهومی نیز شباهت‌ها و تفاوت دیدگاه‌های دو اندیشمند (به‌ویژه در مورد قدرت سیاسی و سازوکارهای آن) مورد توجه قرار می‌گیرد. جنبه نوآوری تحقیق را از این منظر می‌توان مدنظر داشت.

چهارچوب نظری

در این بخش باید مشخص شود کدام دوره فکری فوکو در بررسی مفهوم قدرت از منظر او مورد توجه است. به‌طور کلی می‌توان دوره‌های فکری فوکو را به سه مرحله تقسیم‌بندی کرد:

الف) دوره تحلیل‌های هرمنوتیک^۱، ب) دوره «دیرینه‌شناسی دانش^۲» و ج) دوره تبارشناسی.
در این دوره فوکو قدرت را علت‌العلل همه امور از جمله انواع معرفت و نیز مفهوم صدق معرفی می‌کند، آن را به‌مثابه ابزاری در خدمت قدرت و افسانه‌ای برساخته افراد برای تأثیرگذاری بر امور بیرونی می‌داند. به عقیده او «اراده معطوف به معرفت یا حقیقت»، شگردی است که از سوی قدرت حاکم برای مخفی کردن نقش کنترل‌کننده خود اعمال می‌شود. فوکو تأکید دارد که منظومه‌های قدرت، فراگیر هستند و همچون وجودی نامرئی اما مقتدر در همه ارکان جوامع حضور دارند و مستقل از خواست و اراده آدمیان عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۹۳). مسئله اصلی در تبارشناسی فوکو، این است که چگونه انسان‌ها به‌واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به‌عنوان سوژه و ابژه، تشکیل می‌شوند. از این‌رو، با بحث پیرامون مسائلی مانند زندان و مجازات، بیمارستان و مدرسه، درصدی از رهایی فن‌های جدید قدرت در عصر مدرن برمی‌آید.

در یک تعبیر کلی، می‌توان گفت: «فوکو در تبارشناسی به تحلیل شرایط تاریخی پیدایش علوم انسانی، روابط آن‌ها با تکنولوژی‌های قدرت، آثار سوژه ساز و ابژه ساز آن‌ها و چگونگی تأسیس رژیم‌های حقیقت سخن می‌گوید» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۴). در پژوهش حاضر، نسبتی که میان آرا و اندیشه‌های سعید و فوکو وجود دارد بر اساس دوره فکری سوم فوکو یعنی تبارشناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و با استفاده از ویژگی‌های نظری این دوره، شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه این دو متفکر ارزیابی می‌شود.

روش تحقیق

در پژوهش حاضر، از روش «مقایسه‌ای یا تطبیقی^۳» جهت بررسی آرای متفکرین مورد نظر

1. Hermeneutic analysis
2. Genealogy of Knowledge
3. Comparative Research Method

استفاده شده است. با استفاده از این روش، آرای فوکو و سعید در باب مسائلی مانند قدرت و مکانیسم‌های اعمال آن و بحث عاملیت و مقاومت مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفته و نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه آن‌ها شناسایی گردیده است. از آنجایی که تحقیقات مقایسه‌ای بر مبنای تأکید بر اشتراکات یا تفاوت‌ها دسته‌بندی می‌شوند، در تحقیق کنونی محقق بر هر دو دسته تأکید داشته و بنابراین هر دو گروه برای تحلیل و نتیجه موضوعات مورد بحث، حائز اهمیت هستند. باید به این نکته توجه داشت که مقایسه فعلی دارای محدودیت‌های روشی و نظری گوناگونی است؛ به عنوان مثال، سطح تحلیل دو اندیشمند در رابطه با قدرت و سازوکارهای آن در پاره‌ای از موارد هم به لحاظ روش‌شناسی و هم مباحث نظری متفاوت بوده و به همین دلیل ممکن است نتایج ناهمگونی به دست آید. به همین دلیل ناگزیر در مرحله تطبیق و مقایسه آرا، پایه و چارچوب نظری واحدی در نظر گرفته شده است که در بخش قبلی به آن اشاره شد.

تکنیک مورد استفاده در تحقیق حاضر جهت گردآوری داده‌ها، «تکنیک اسنادی»^(۱) است. در این تکنیک، پژوهشگر داده‌های پژوهشی خود را درباره کنش‌گران وقایع، اندیشه‌ها و پدیده‌های اجتماعی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند. چنین تکنیکی می‌تواند فن‌های لازم برای بررسی پیشینه پژوهش‌ها را فراهم آورد (Stewart, Kamis, 1984: 11).

پژوهش اسنادی یعنی تحلیل آن دسته از اسنادی که شامل اطلاعات درباره پدیده‌هایی است که قصد مطالعه آن‌ها را داریم. در این تکنیک پژوهش‌گر درصدد آن است که از فهم مقاصد و انگیزه‌های اسناد و متون یا تحلیل تأویلی یک متن خارج شود؛ سپس آن را به‌عنوان زبان مکتوب و گفتمان نوشتاری نویسنده، پذیرفته و مورد استناد قرار دهد. جامعه آماری این پژوهش از میان نوشته‌های دو اندیشمند که در آن‌ها به موضوعات قدرت، عاملیت و مقاومت توجهی ویژه شده انتخاب و در مسیر تکمیل تحقیق تا حد کفایت و اشباع‌گزینش شده است.

یافته‌های تحقیق

الف) آرای میشل فوکو در باب قدرت و سازوکارهای آن

– ساختارگرایی و هرمنوتیک (دیرینه‌شناسی دانش و گفتمان)

فوکو به پیروی از نظریات ساختارگرایانی چون اشتراوس، معتقد بود که نباید صرفاً به دنبال

معنا در ساخت ذهن بود؛ معناها باید از دل ساختارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بیرون آورده شود. از این منظر، وی با اتخاذ نگرشی ساختارگرایانه، با انسان‌گرایی دوران مدرن مخالفت می‌کند و از محو انسان و کنشگر صحبت می‌کند. فوکو در پایان کتاب «نظم اشیاء»^۱ می‌گوید: «چنان‌که دیرینه‌شناسی اندیش ما به‌آسانی نشان می‌دهد، انسان ابداع دوران اخیر است؛ ابداعی که چه‌بسا به پایان دوران خود نزدیک می‌شود» (Foucault, 1994: 52). به نظر وی، باید سوژه سازنده را حذف کرد و از شر آن خلاص شد، به این معنا که انسان از جایگاه سوژه‌کتیویته به زیر آید، چراکه خود، موضوع و مسئله زبان و میل ناخودآگاه است و ذهن، از مبانی دیگری چون فرهنگ، جامعه و به‌ویژه زبان (که در ناخودآگاه شکل می‌گیرد) تشکیل می‌شود. مفهوم «گفتمان» در نظریات فوکو، نسبتی ویژه با ساختارگرایی دارد که بر محور روش «دیرینه‌شناسی» تنظیم شده است. از نقطه‌نظری ساختارگرایانه، گفتمان اشاره به مجموعه قاعده‌مندی از گزاره‌ها است که به‌صورت ساختارهای نامرئی و ناخودآگاه، در پس اندیشه‌های منفرد، نظریه‌ها و سخنان روزمره نهفته است و قواعد خود را بر اندیشه، علم، فلسفه، رفتارها و گفتارها تحمیل می‌سازد. (Foucault, 1994: 130).

برای فوکو، مسئله اساسی، معلوم ساختن این واقعیت است که چه چیزی وحدت و انسجام یک صورتبندی گفتمانی را شکل می‌دهد. از نظر وی، «گزاره^۲» کوچک‌ترین واحد هر گفتمان است. گزاره یا حکم یک قضیه، جمله‌ای خبری نیست، چون خود، حداقل شامل دو گزاره متفاوت است. «ماهیت حکم و گزاره، نسبی است و برحسب استفاده‌ای که از گزاره می‌شود و شیوه به‌کارگیری آن، نوسان پیدا می‌کند... در مقیاس تاریخ کلان می‌توان گفت که حکمی مانند - نوع تکامل می‌یابد - حکم یکسانی در نظریه داروین و در نظریه سیمپسون است؛ در سطحی مشخص تر و با توجه به حوزه‌های محدودتر استعمال (مثلاً نئوداروینیسم در مقابل نظام داروینی) مواجه با دو حکم و بیان متفاوت، هستیم. ثبات و یکدستی گزاره، حفظ و استمرار ماهیت آن در طی اشکال بی‌نظیر بیان آن، و تنوعات آن همراه با حفظ هویت اشکال آن، به موجب کارکرد حوزه کاربردی که در درون آن قرار دارد، تعیین می‌شود» (Foucault, 1994: 46).

گفتمان را باید به‌مثابه یک قدرت در نظر گرفت که همه‌چیز را به خود جذب می‌کند و با ایجاد «رژیم حقیقت» ویژه خود، به هویت انسان شکل و فرم می‌دهد و در پرتو تغییر و

1. The Order of Things

2. Predicate

تحول این گفتمان‌ها، نحوه نگاه به انسان نیز عوض می‌شود. از این منظر، گفتمان همچون قدرت اجتماعی عمل می‌کند و انسان را به زیر سلطه درمی‌آورد. گفتمان به‌عنوان قدرت، در هر زمینه‌ای چیزهایی را حفظ و چیزهایی دیگر را حذف می‌کند. بر این مبنا، موضوع اصلی گفتمان «حکم»^۱ است که هم راه با قواعد و اعمال اجتماعی، اشکال هویت و روابط قدرت عمل می‌کند و در پیوند با راهبردهای سلطه و مقاومت عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۹۳: ۱۰۰).

– تبارشناسی قدرت

فوکو در دهه ۱۹۷۰ با وام‌گیری از آرای نیچه، به مفهوم «تبارشناسی» گرایش پیدا می‌کند؛ هرچند وی روش دیرینه‌شناسی را به‌طور کلی کنار نمی‌گذارد؛ اما تبار پژوهی را وارد مباحث خود می‌کند و بر مبنای این روش، دگرگونی‌های رخ داده در نظام‌های گفتمانی را در ارتباط با اعمال غیرگفتمانی در نظر می‌گیرد و ساختار اجتماعی قدرت را در این چارچوب تحلیل می‌کند. فوکو روش‌های خود در تحقیقات را در قالب چهار اصل کلیدی، از هم متمایز می‌سازد: (۱) واژگونی (۲) گسست و انقطاع (۳) ویژگی یا دگرسازی و (۴) برون بودگی (ضمیران، ۱۳۹۶: ۵۷ - ۳۸).

در منطق دیرینه‌شناسی، قواعد مسلط بر گفتمان باید عناصر درونی خود آن باشند و رویه‌های گفتمان خودمختار و مستقل هستند. از این رو کردارهای غیرگفتمانی، اجتماعی، سیاسی و نهادی در شکل‌گیری آن‌ها نقشی ندارند و یا نادیده گرفته می‌شوند. بر همین اساس، هنگامی که فوکو به گذر از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی روی می‌آورد، نقطه عطفی در اندیشه وی به شمار می‌رود. تأکید بر روابط دانش و پیدایش گفتمان در تلاقی قدرت و دانش و تأثیر کردارهای غیرگفتمانی به کردارهای گفتمانی، از موضوعاتی است که در تبارشناسی بیشتر به چشم می‌آید. البته در هر دو روش، از تفرق، تفاوت و پراکندگی سخن به میان می‌آید، ولی در تبارشناسی تا حدودی از تأکید بر برون بودگی حوادث و رخ دادن آن‌ها دور شده و بر پیوند درونی حوادث با فناوری‌های نهفته در قدرت و دانش بحث می‌شود. بدین گونه، تبارشناسی تاریخی بودن پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، بیان کرده و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است.

نقطه ثقل اصلی تبارشناسی روابط متقابل میان نظام‌های حقیقت و وجوه مختلف قدرت

است، یعنی روشی که از آن طریق سامان سیاسی تولید حقیقت موجودیت می‌یابد. البته فوکومسئله اساسی تبارشناسی را رسیدن به این هدف می‌داند: «باید از سوژه سازنده چشم‌پوشید، از شر خود سوژه خلاص شد؛ یعنی باید به تحلیلی دست‌یافت که بتواند ساخته‌شدن سوژه را در چارچوبی تاریخی توجیه کند و این چیزی است که من آن را تبارشناسی می‌خوانم» (فوکو، ۱۳۷۴: ۳۲۵). بر این مبنا، یکی از اهداف فوکو در تبارشناسی تحلیل وضعیت سوژه است؛ فوکو بیان می‌کند: «چیزی که من تبارشناسی می‌نامم، شکلی از تاریخ است که می‌تواند گفتمان و تسلط سوژه... برای تشکیل دانش ارزیابی شود» (Foucault, 1972: 117). بحث اصلی فوکو در تبارشناسی، این است که چگونه انسان‌ها به واسطه جای‌گیری در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به‌عنوان سوژه و ابژه شکل می‌یابند. در واقع، با بهره‌گیری فوکو از این روش، مطالعات وی پیرامون قدرت، جدی‌تر می‌شود و در صدد برمی‌آید تا به بررسی و تبیین ارتباط میان قدرت، دانش و جسم آدمی بپردازد.

– قدرت، جایگاه سوژه و مسئله مقاومت

از نگاه فوکو، قدرت به‌مثابه منظومه‌ای از روابط است، منظور وی آن است که روابط قدرت در تمامی انواع ارتباطات به نحو درونی موجود بوده و روابط انسانی را باید بر اساس قدرت تعیین و تفسیر کرد. وی به پیروی از نیچه، قدرت را تکثر نیروها در روابط ناآرام میان «من» و «دیگری» می‌بیند. قدرت فوکویی دو وجه را در نظر دارد: نخست، قدرت روابط میان افراد را به تصویر می‌کشد و دوم، این قدرت سوژه و ابژه را به وجود می‌آورد. قدرت، روابط میان افراد را به تصویر می‌کشد، زیرا مفهوم قدرت مبتنی بر روابط میان افراد است. قدرت مجموعه اعمالی است که اعمال دیگر را برمی‌انگیزد و بر یکدیگر اثر می‌گذارند؛ این در حالی است که در دیدگاه سنتی، قدرت، تأثیر و تسلط خارجی بر انسان‌ها تلقی می‌گردد. اجتماع اساساً بر مبنای روابطی شکل می‌گیرد که در ذات خود چیزی جز قدرت نیست. از این منظر، جامعه را باید بر مبنای کشمکش و رویارویی نیروها تفسیر کرد. دومین وجه قدرت، آن است که هم سوژه و هم ابژه ساز است. سوژه در اینجا چیزی جز قدرت نیست. قدرت در همه جا هست و سوژه را می‌سازد و خود از طریق سوژه عمل می‌کند.

فوکو بین قدرت و روابط استراتژی رابطه معناداری برقرار می‌کند. از نظر وی «استراتژی قدرت»، مجموعه‌ای از وسایل و ابزارهایی است که جهت اجرای مؤثر قدرت و یا حفظ آن به

کار گرفته می‌شود. وی همچنین از استراتژی مناسب روابط قدرت به معنای شیوه‌های انجام عمل روی اعمال دیگران سخن می‌گوید؛ لازمه چنین اعمال قدرتی البته از نگاه فوکو، وجود حداقلی از آزادی است. بین قدرت و آزادی بازی پیچیده‌ای برقرار است به گونه‌ای که آزادی ممکن است عین شرط اعمال قدرت ظاهر شود. از نظر فوکو، در اینجا است که مقاومت و اعمال قدرت رابطه نزدیکی با یکدیگر پیدا می‌کنند. در واقع، از طریق مقاومت است که اعمال قدرت خود را نشان می‌دهد و هیچ اعمال قدرتی بدون بروز مقاومت تصور پذیر نیست. مقاومت نیز در این معنا چیزی جز کارشکنی در سازمان دادن و فهم شیوه عملکرد آن نیست. فوکو در آنچه وی «خرده فیزیک قدرت»^۱ می‌نامد، اشکال قدرت را بررسی می‌کند و به تحلیل آن‌ها می‌پردازد:

۱) قدرت به هیچ‌عنوان تنها در یک مکان خاص وجود ندارد، بلکه در تمامی سطوح زندگی در جوامع مدرن ریشه دوانده است؛ نقطه مرکزی ندارد و برخلاف تصور نظریه‌پردازان مارکسیست - لنینیست، مانند یک نظام «هیرارشی»^۲ از بالا به پایین تنظیم نمی‌شود.

۲) قدرت به اختیار تولید نمی‌شود و بر کوچک‌ترین عناصر جامعه اثرگذار است.

۳) شکل‌گیری قدرت را لزوماً نباید تنها در روابط اقتصادی در نظر گرفت و نمی‌توان آن را صرفاً در نسبت با خودمختاری و وابستگی فهمید.

۴) تمامی افراد و همه چیز در مدار قدرت حاضر هستند، ساختارهای قدرت همواره پویا و جاری اند (Foucault, 1985: 115).

منظور فوکو از طرح خرده فیزیک قدرت، آن است که نباید توجهی به شکل‌های رسمی و نهادینه‌شده قدرت کرد و به جای آن باید به سراغ قدرت در مقصد نهایی‌اش رفت، یعنی در سطح روابط خرد انسانی و حتی شیوه رابطه با خودش که به وسیله رفتارهای روزمره افراد و به طور مدام استمرار یافته و بازتولید می‌گردد. در حالی که تفسیرهای سنتی از قدرت بیانگر نگرانی‌ها در رابطه با مسئله روح مرکزی یعنی «حاکمیت» هستند، اما تفسیر فوکویی از قدرت، دغدغه مند هزاران انسان تابعی است که جهان اطرافشان توسط قدرت سامان می‌یابد. لازمه مطالعه این خرده فیزیک این مسئله است که قدرت اعمال شده در آن نه به عنوان یک خاصیت، بلکه به عنوان یک استراتژی در نظر گرفته شود و آثار استیلایی این قدرت نه به یک «تصاحب»، بلکه به ترتیبات، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و عملکردها نسبت داده شود؛ بدین منظور، این قدرت

1. Microphysics of power

2. Hierarchy

را نباید به‌منزله امتیازی که می‌توان از آن برخوردار شد، دانست بلکه باید به‌منزله شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و تکاپو دید.

اگرچه از نگاه فوکو قدرت عمیقاً در شبکه‌ای از روابط در بطن جامعه وجود دارد و می‌توان آن را در تمامی عرصه‌های اجتماع و روابط انسان مورد ملاحظه قرارداد، اما وی دولت را تنها نهادی می‌داند که در آن، قدرت در صورت‌بندی نهایی خود ظهور می‌یابد؛ با توجه به این مسئله، نباید منشأ روابط قدرت را در نهادها جست‌وجو کرد، چراکه در این حالت، دایره حضور این روابط تنها محدود به اشکال قانونی یا مبتنی بر اجبار می‌شود. ریشه‌های قدرت باید در بطن جامعه ردگیری شوند، نه به‌سان پدیده‌ای عارضی، همانند زانده‌ای بر پیکره جامعه پنداشته شوند که باید نابود گردد (Dean, 1986: 48). وی در این مسیر، مسائلی مانند جنسیت را صرفاً فعالیت طبیعی انسان برای تولیدمثل یا کسب لذت در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را به‌عنوان مجموعه‌ای از گفتارها و رفتارها می‌داند که انسان‌ها را در بطن مناسبات قدرت قرار می‌دهد. طبق دیدگاه فوکو، قدرت مدرن برخلاف اشکال پیشین آن، جنبه محلی، مولد، مستمر، شبکه‌ای و جامع دارد که این امر متأثر از فضای ظهور قدرت مدرن است. نظام قدرت - دانش مدرن، از بالای افراد تحمیل نمی‌گردد، بلکه به‌مرور از اواخر قرن هیجدهم، در اشکال محلی و خرد، در قالب نهادهای انضباطی، گسترش پیدا کرده است. انواع گوناگون خرده فن‌های قدرت که از طریق مراقبت‌های پزشکی و کنترل و مراقبت در قالب نهادهایی نظیر بیمارستان، زندان و مدرسه اعمال می‌شود، شکل مدرن قدرت را از اشکال قدیمی که تابع مراکز بزرگ و متمرکز قدرت بود، متمایز می‌سازد.

فوکو قدرت را به‌طور مستقیم در ارتباط با دانش می‌داند. از آن جایی که قدرت، تولیدکننده است و زمانی که از طریق سازوکارهایی همچون مشاهده، روش‌های ثبت و روندهای تحقیق و پژوهش اعمال می‌گردد، این معنا را به دنبال دارد که قدرت راهی جز سازمان دهی به دستگاه‌های گوناگون برای شناخت پدیده‌ها و به‌کارگیری آن‌ها، ندارد. اعمال قدرت، محرک دستگاه‌های دانش است و فضاهایی برای شکل‌گیری دانش در درون آن‌ها ایجاد می‌کند. این صورت‌بندی فوکو از رابطه موجود میان قدرت و دانش، در مقابل تصور رایج نگرش مدرن قرار می‌گیرد که برطبق آن، شکل‌گیری دانش، اساساً در جایی است که قدرت در آن حوزه عقب نشینی می‌کند، چراکه قدرت در این تعبیر، امری منفی و سرکوب‌گر قلمداد می‌شود. فوکو اما معتقد است که اگر قدرت تنها وجه سرکوب‌گرانه می‌داشت، افراد به‌طور پیوسته از آن اطاعت

نمی کردند. از نظر وی، اگر قدرت توانسته است تا موقعیت خود را حفظ کند، به دلیل آن است که صرفاً مانند نیرویی ظالمانه، عمل نکرده است. قدرت عملاً وسیله‌ای بوده است که با آن، همه چیز، یعنی تولید دانش، شکل‌های گفت‌وگو و لذت رخ داده است.

در ادامه این بحث، فوکو به موضوع «مقاومت»^۱ می‌رسد. به نظر وی هر جایی که قدرت وجود داشته باشد، ناگزیر مقاومت هم به وجود می‌آید. در واقع مقصود وی این است که هر جا قدرت اعمال می‌شود مقاومت نیز حضور دارد و به موازات شبکه روابط قدرت، کثرتی از حالات گوناگون نیز دیده می‌شود. فوکو در تقریری دوباره از فرضیه قدرت - مقاومت، استدلال می‌کند اعمال قدرت را نباید صرفاً بر حسب رابطه میان کارگزاران فردی یا جمعی و یا به عنوان رابطه‌ای مبتنی بر خشونت یا توافق فهم کرد، بلکه باید در حکم کل ساختار کنش‌هایی تلقی کرد که تمامی کنش‌های ممکن را دربرمی‌گیرد، برمی‌انگیزد، می‌فریبد، آسان‌تر یا دشوارتر می‌سازد و در حالت‌های افراطی، ممنوع یا محدود می‌کند. اعمال قدرت همیشه راهی برای تأثیر گذاشتن هر سوژه‌های کنشگر به دلیل کنش آن‌ها یا توانایی اقدام به کنش آن‌ها است. به اعتقاد فوکو، اشکال مبارزه در بستر زمان، دچار تغییر شده است و به‌مانند گذشته، درصد موردتدوین قرارداد نهاد قدرت (در قالب پادشاه) نیست، بلکه در این مبارزات، هدف اصلی، مورد پرسش قرار دادن رابطه قدرت و دانش و به تعبیری، اشکال قدرت و تکنیک‌های آن است.

ب) آرای ادوارد سعید در باب قدرت و سازوکارهای آن

- شرق‌شناسی به مثابه گفتمانی از جنس قدرت

سعید در کتاب «شرق‌شناسی»، به بررسی ویژگی‌های گفتمانی آن بخش دانش می‌پردازد که در طول قرن نوزدهم توسط محققان تعلیم‌دیده، سفرنامه‌نویسان، شاعران و رمان‌نویسان پدید آمد؛ دانشی که شرق را نه به عنوان جامعه و فرهنگی که بر اساس مقتضیات خود عمل می‌کند، بلکه همچون منبعی برای دانش غربی در نظر می‌گیرد. به بیان سعید، توصیف و تبیینی که از کشورهای استعمارگر دیده ارائه می‌شد به گونه‌ای بود که آن‌ها را خوار و مغلوب جلوه می‌داد، از آن‌ها تصویر منفی ارائه می‌کرد و از آن‌ها به عنوان «غیر» یا «دیگر»^۲ نام می‌برد تا بتواند تصویر مثبت و متمدنی از جامعه غربی به دست دهد (Dallmayr, 1998: 57).

1. Resistance

2. Other

از این منظر می‌توان گفت که گفتمان شرق‌شناسانه، ابزاراری از جنس دانش - قدرت است که فرهنگ‌ها و بخش‌های مختلف زندگی شرقیان را به موضوعی برای سلطه و کنترل امپریالیستی مبدل می‌سازد. این گفتمان، دست به آفرینش دانش می‌زند و اساساً قدرت محور است و از این قدرت در راستای مشروعیت بخشی به فرآیند تولید دانش موردنظر خود و همچنین تقویت هر چه بیشتر آن استفاده می‌کند (Mendieta, 2005: 6). سعید، اهمیت بسیار زیادی به مفهوم قدرت می‌دهد و معتقد است برای داشتن درک و برداشت صحیحی از شرق‌شناسی، باید به‌طور جدی به مسئله قدرت پرداخته شود؛ بر همین اساس، تلاش‌های وی در چارچوب گفتمانی به‌منظور ردیابی قدرت پنهان‌شده درنیات و خواست‌های روایت‌های استعمارگرآبانه، اصلی‌ترین محور موردنظر وی در تحلیل ادبی است.

سعید به‌عنوان منتقد ادبی اعتقاد دارد که در لایه‌های پنهان و زیرین شرق‌شناسی، اراده به سلطه و کنترل وجود دارد؛ بر همین مبنا، در کتاب «جهان، متن و نقد»^۱ به ارائه روش‌شناسی‌ای می‌پردازد که بتواند خود را از محدودیت‌های گفتمانی موجود در شرق‌شناسی که منجر به ازخودبیگانگی می‌گردد، رها سازد. وی همچنین بعدتر در کتاب دیگر خود تحت عنوان «فرهنگ و امپریالیسم ۲»، بیان می‌کند که روایت پسااستعمار، روایتی است که اراده‌اش ناظر بر آزادی باشد. سعید نیز به‌مانند فوکو، گفتمان را صورت زبانی دانش و قدرت در نظر می‌گیرد. به لحاظ تاریخی، غربی‌ها از ابزار قدرت برای بسط و گسترش نفوذ بازنمایی‌شان از شرق استفاده می‌کنند؛ بازنمایی‌هایی که منجر به شکل‌گیری منبع وسیعی از دانش در ارتباط با شرقی‌ها شده است.

سعید همانند فوکو گفتمان را صورت زبانی دانش و قدرت می‌داند. به لحاظ تاریخی غربی‌ها از ابزار قدرت برای بسط و گسترش بازنمایی‌شان از شرق استفاده می‌کنند، بازنمایی‌هایی که منبع دانش وسیع و گسترده درباره شرقی‌ها شده است (Laughey, 2007: 139). بحث‌های سعید در شرق‌شناسی شبیه بحث‌های فوکو در دانش - قدرت است: «من به‌کارگیری مفهومی که میشل فوکو در باستان‌شناسی معرفت (دیرینه‌شناسی دانش) و نیز در نظم و تنبیه در مورد وعظ و خطابه (گفتمان) به دست می‌دهد را برای تعیین هویت شرق‌شناسی مفید یافته‌ام. منظور من این است که بدون بررسی شرق‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای از وعظ و خطابه یا گفتمان،

1. The world, The Text, and The Critic

2. Culture and Imperialism

افراد به طور قطع نمی‌توانند نظم کاملاً انتظام یافته‌ای را که فرهنگ اروپایی از آن طریق قادر به اداره و حتی ایجاد شرق از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی و حتی تخیلی در دوران پس از قرن هجدهم میلادی گردید را درک کند» (سعید، ۱۳۹۴: ۳۰).

سعید در شالوده‌های شرق‌شناسی به دنبال دو مفهوم ریشه‌ای قدرت و دانش و رابطه آن‌ها است. وی جوهر و بنیان شرق‌شناسی را بر اساس اختلاف حل‌نشدنی بین غرب برتر و شرق فروتر می‌داند. از این منظر در دید سعید جریان منظم دانش آکادمیک غرب در پی جعل قصه‌های دروغینی درباره شرق بوده است و هیچ‌یک از این روایت‌ها از واقعیت سرچشمه نمی‌گیرد. این‌ها اساساً بر یک دامنه وسیعی از تحریفات معرفت‌شناختی استوار است؛ در واقع سعید به دنبال این است که سیاسی بودن شرق‌شناسی را به اثبات برساند. سعید تحت تأثیر فوکو، برخلاف اندیشه سیاسی کلاسیک که قدرت را ابزاری در دست سیاست در نظر می‌گیرد، سیاست و حکومت را اسیر و در چنبره قدرت می‌داند و معتقد است که «فراگفتمان^۱» مدرنیته غرب نیز به واسطه دانش، قدرت تولید می‌کند و سیاست را در خدمت قدرت قرار می‌دهد و آن را به زیرگفتمان‌های فراگفتمان مدرنیته تسری می‌دهد. در واقع فراگفتمان مدرنیته از طریق تعریف دیگری توانست خود را تثبیت کند، «دیگری» که فروتر از خود است. نقد سعید حاکی از آن است که قدرت با بهره‌گیری از دانش (دانشی که خود تولید می‌کند) پیشرفت می‌کند و دامنه اقتدارش را وسیع‌تر می‌کند. در چنین فضایی، نهاد قدرت با نشستن بر کرسی فاعلی (سوژه یا ذهنیت فاعلی) به خلق دانش درباره موضوعی که در موضع منفعل (ابژه یا عینی) قرار داده است می‌پردازد. با ایجاد چنین رابطه زبردست و زبردست، اطلاع‌رسانی و ساختن تاریخ در اختیار گفتمان‌های قدرت قرار می‌گیرد. نهاد قدرت است که اجازه معرفی ابژه منفعل خود را به نحو لازم و مقتضی دارد. گفتمان زبردست و غالب همچون نقاشی ماهر زبردست را به اراده و دلخواه خود ترسیم می‌کند؛ از نگاه وی شرق‌شناسی، برای تعیین استراتژی خود همواره به صورت ثابتی بر این برتری موقعیت خویش، که در همه روابط، غربی‌ها را نسبت به شرق در موضع بالاتری قرار می‌دهد که هرگز دست بالای خویش در همه امور را از دست ندهند، تکیه می‌نماید.

به‌رروی شرق به‌زعم سعید یک مفهوم ابداعی و برساخته است و اعتقاد به اینکه چنین

1. Metadiscourse

اموری صرفاً به‌سادگی به وقوع می‌پیوندند، مستلزم نوعی ریا و تزویر است. وی خاطر نشان می‌کند که شرق‌شناسی صرفاً یک فانتزی پوچ اروپایی در مورد شرق نیست بلکه مجموعه آفرینش شده‌ای از نظریات و روش‌های اجرایی است که در خلال نسل‌های متمادی روی آن سرمایه‌گذاری‌های مادی فراوانی به‌عمل آمده است. به تعبیر «برایان ترنر»^۱، شرق‌شناسی به‌منزله یک عمل ذهنی، جهان را به دو بخش «دوستان» و «غریبه» و یا به تعبیری «خودی» و «غیرخودی» تقسیم می‌کند که کشاکش پایان‌ناپذیر آن دو، تعریف‌کننده امر سیاسی است؛ یعنی شرق در این تعبیر مفهومی منفی قلمداد می‌شود که معرف مرزهای جدال‌آمیز جهان متمدن است و غرب به‌عنوان بخشی از نقشه راهی که برای خود جهت هدایت شرق تدارک دیده است، موظف است تا این امر را مدیریت و اجرا نماید (ترنر و الیوت، ۱۳۹۳: ۶۷۹).

– قدرت، روشنفکران و مسئله مقاومت

سعید روشنفکر را دارای شخصیتی شکاک و درگیر می‌داند که همواره وقت خود را وقف تحقیق و بررسی عقلانی و قضاوت اخلاقی جریان‌ات روزمره می‌کند. شهامت، استقلال فکری، روح تحقیق و همدردی نسبت به افراد تحت فشار از دیگر خصوصیات روشنفکر در نظر سعید است. وی روشنفکران را به دو بخش تقسیم می‌کند: (۱) روشنفکران حرفه‌ای^۲ و روشنفکران غیر حرفه‌ای (آماتور)^۳.

روشنفکر حرفه‌ای آن دسته از افرادی هستند که پیمانی را درازای دریافت پاداش با تشکیلات و مقامات رسمی و قدرتمند می‌بندد؛ در واقع روشنفکر حرفه‌ای فاقد استقلال فکری است و آن چیزی را می‌نویسد و یا بیان می‌کند که قدرت از او خواسته است. در مقابل، روشنفکر آماتور کسی است که دارای تعهدی عمیق به عقاید آرمان‌گرایانه خود است، کسی که شخصیتی خطرپذیر، پایبند به اصول و درگیر با اهداف متمرکز دنیوی دارد؛ بنابراین، روشنفکر حرفه‌ای بیشتر به ترقی و پیشرفت شأن و منزلت اجتماعی خود می‌اندیشد تا به دغدغه‌های موجود در جامعه. آنچه برای سعید در مورد شخص روشنفکر مهم است، استقلال و آرمان وی است. از نظر سعید استقلال روشنفکر از نهادهای قدرت یعنی دولت، کلیسا، دانشگاه، اصناف حرفه‌ای، رادیو، تلویزیون و... که هدفی جز استخدام روشنفکران برای اهدافی چون

1. Bryan Turner
2. Professional Intellectual
3. Amateur Intellectual

حذف مخالفین، خوشایند جلوه دادن موضوعات نامطلوب و سرپوش گذاشتن بر اقدامات این نهادها بنا به دلایلی چون «مصلحت» یا «افتخار ملی» ندارند و طرح دو آرمان اصیل «آزادی» و «عدالت» که ملاک ارزیابی تمام افعال و حکومت‌ها است، رکن اصلی موجودیت روشنفکر را نشان می‌دهد (سعید، ۱۳۹۲: ۳۹).

روشنفکر اصلی نزد سعید، همان روشنفکر آماتور است. این روشنفکر سخنگوی مردم است و آرمان‌های عدالت و آزادی را در نظر دارد و از این روی در استخدام هیچ قدرتی در نمی‌آید. او آگاهی و سخنوری را به توده‌ها هدیه داده و وضع موجود را نقد و آن را اصلاح می‌کند. کار اصلی او نخست تلاش برای شکستن قالب‌های ذهنی و مقولات تقلیل‌پذیری است که محدود کننده تفکر و ارتباط‌های بشری هستند (این قالب‌ها که شامل ناسیونالیسم میهن پرستانه، تفکر جمعی، حس طبقاتی نژادی، جنسی و ... است، آرمان‌های جهانشمول آزادی و عدالت را تهدید می‌کنند) و در ثانی تلاش می‌کند یک معیار جهانشمول و منحصر به فرد را حفظ کند. سعید وظیفه روشنفکر را حقیقت‌گویی به قدرت می‌داند. این قدرت هر چه می‌خواهد باشد. از اقتدار رژیم‌های سرکوبگر و توتالیتار گرفته، تا قدرتی که در ورای گفتمان‌های مسلط و ظاهراً موجه وجود دارد؛ بدون تعهد به ارزش‌های اخلاقی و دغدغه کشف و بیان حقیقت و نقادی بی‌امان قدرت (Said, 1994: 75).

سعید در کتاب «بازنمایی‌های روشنفکران»^۱ از لزوم تلاش‌های فکری به منظور احیای پیوندهای اثر ادبی با واقعیت‌های سیاسی جامعه‌ای که در آن رخ می‌دهد سخن می‌گوید. چنین ایده‌ای و اینکه سعید روشنفکران انتقادی را در مقابل روشنفکران سنتی می‌نشانند یادآور ایده «هورکهایمر»^۲ در باب تقابل نظریه انتقادی با نظریه سنتی است (Said 1983: 182). وی در ادامه، روشنفکران جهان استعماری را به سخن گفتن از «حقیقت معطوف به قدرت»^۳ فرا می‌خواند و چنین می‌گوید: سخن گفتن از حقیقت معطوف به قدرت، امری ناممکن و غیر قابل تحقق نیست. فرآنظر داشتن حقیقت معطوف به قدرت به معنای سنجیدن جایگزین‌ها، برگزیدن بهترین آن‌ها و در نهایت بازنمایی هوشمندانه آن‌ها در هر موقعیتی است که می‌تواند به بهترین تغییرات بینجامد. سعید، به نوع خاصی از روشنفکران تحت عنوان «روشنفکران در

1. Professional Intellectual
2. Max Horkheimer
3. Speaking Truth to Power

تبعید^۱» اشاره می‌کند. از نگاه وی، تبعید در قرن بیستم از یک حالت سخت و گاه منحصر به فرد به مجازات ظالمانه کل یک اجتماع و مردم تبدیل شده است. وی معتقد است روشنفکران تبعیدی با نگاهی ویژه، خود را جزیی از شرایط کلی می‌دانند که بر تبعید و جابه‌جایی اجتماع ملی تأثیر گذاشته‌اند و در عین این که منشأ یک فرهنگ‌پذیری و تطبیق نبوده‌اند، بر عکس منبعی برای تبخیر و ناپایداری به شمار می‌آیند.

در جمع‌بندی نهایی، مفهوم مقاومت برای سعید، نتیجه یک برنامه‌ریزی منتقدانه و روشنفکرانه دقیق و هوشمند است و صرفاً یک طرح مبهم و غیرقابل دسترس نیست. سعید با تأییراتی که از آرای گرامشی^۲ و فوکو گرفته است، با اطمینان خاطر می‌تواند بیان کند که بازنمایی فرهنگی یا به تعبیری بازنمایی وارونه فرهنگی، به دنبال آن است تا دیدگاه ایدئولوژیک گفتمان غالب را نمایندگی کند. این قدرت یا گفتمان حاکم از منظری روش‌شناختی، تلاش می‌کند تا «دیگری» را در قالب هنر و ادبیات به‌عنوان یک موجودیت ضعیف و وابسته به خود بازنمایی کند و جایگاه فروتری نسبت به خود به آن دهد. نتیجه چنین سلطه هژمونیک آن است که «حقیقت» برای انسان به‌طور اجتناب‌ناپذیری خدشه‌دار می‌شود و این حقیقت در واقع تحت لوای مطالعات تاریخی غیردقیق و به‌اصطلاح آکادمیکی چون «شرق‌شناسی»، تحریف و واژگون می‌گردد. در اینجا است که از نگاه سعید، روشنفکر می‌تواند پا بیش بگذارد و در برابر نیات شوم فرهنگ غالب، دست به مقاومت زند.

ج) ارزیابی و مقایسه آرای فوکو و سعید در باب قدرت و مقاومت

فوکو قدرت را امری چند وجهی و متکثر در نظر می‌گیرد که در بطن تمامی مراودات اجتماعی انسان‌ها وجود دارد. قدرت برای فوکو، مجموعه امکاناتی است که از طریق آن، دارنده این قدرت بتواند بر گزینش‌ها و اعمال دیگران نفوذ پیدا کند و بتواند افراد را در راستای منویات خویش قرار دهد. قدرت از این منظر، تنها محدود به قدرت رسمی یا دولتی نمی‌شود بلکه تمامی نهادهایی که جامعه حضور دارند مشغول اعمال قدرت هستند و هر گروه و دسته‌ای به دنبال پیشینه کردن قدرت نفوذ خود است. قدرت برای فوکو البته تنها وجه سرکوب‌گرایانه ندارد، بلکه قدرت مدرن از نگاه فوکو مولد بوده و از آن جایی که در دوران امروزی، پیوند

1. Intellectual In Exile

2. Antonio Gramsci

عمیقی میان دانش و قدرت وجود دارد و به تعبیری دانش خود هم برآمده از قدرت است و هم پشتیبانی کننده آن، بنابراین ورود قدرت به حوزه‌های مختلف می‌تواند آن حوزه‌ها را دچار تحولات اساسی کند.

قدرت از منظر فوکو دارای دو وجه است؛ در وجه اول، قدرت بیانگر روابط بین افراد بوده چراکه از نگاه او قدرت اساساً نهفته در روابط بین افراد است و به آن‌ها شکل می‌دهد. در وجه دوم، قدرت به وجود آورنده سوژه و ابژه قلمداد می‌شود. در واقع از نگاه فوکو، سوژه زمانی متولد می‌گردد که قدرت حضور داشته باشد و این قدرت همچنین ابژه‌های مورد نظر سوژه را نیز به وجود می‌آورد. از آنجایی که قدرت پیش‌رانه‌گفتمان مسلط است و همچنین برسازنده سوژه، بنابراین چنین سوژه‌ای بدون آنکه خود در جریان باشد، در چنبره منویات آن گفتمان قرار گرفته است. اگرچه خود سوژه دچار این سوء برداشت می‌شود که مختار و گزینش‌گر است، اما واقعیت آن است که تمامی اعمال و افکارش درهم تنیده با گفتمان مسلط بوده و در واقع سوژه دچار توهم آزادی یا خودمختاری است. از نظر فوکو، به دلیل آنکه نفوذ و گستره گفتمان‌های حاکم بسیار وسیع است، عملاً مقاومت چندانی نمی‌تواند در برابر آن‌ها شکل بگیرد، چراکه سوژه‌های برساخته قدرت، در هر کنش خود گرفتار در ساختارهای این گفتمان‌ها هستند.

نهایتاً فوکو در عصر کنونی، نقش چندانی برای فعالیت‌های روشنفکران و منتقدین جهت سامان دهی مقاومت در نظر نمی‌گیرد و معتقد است آن‌ها (روشنفکران)، نفوذ خود را بر جامعه از دست داده‌اند؛ دلیل این امر ریشه در دو مسئله دارد؛ دلیل اول آن است که میان نوع نگاه روشنفکران نسبت به جهان و توده مردم به ویژه نسل جدید، اختلاف‌های اساسی به وجود آمده است. دلیل دوم اما، این است که قدرت و یا گفتمان‌های مسلط در روابط میان روشنفکران و توده مردم اختلال ایجاد می‌کنند و از طریق نفوذی که بر محافل آکادمیک و فرهنگی دارند، مانع از آن می‌شوند که مباحث کلیدی و مهم مطرح شوند و به نوعی ارتباط روشنفکران با توده‌ها را از مسیر اصلی خود منحرف می‌سازند.

سعید زمانی که می‌خواهد شرق‌شناسی را تبیین و تحلیل کند و سازوکارهای نهفته در آن را توضیح دهد، مجبور می‌شود به مسئله قدرت و مکانیسم‌های اعمال آن توجه کند و برای همین، رویکرد فوکو را در این حوزه اتخاذ می‌کند. برای سعید نیز قدرت، پدیده‌ای است چند وجهی و پراکنده که از ساختارهای فرهنگی جوامع نشأت می‌گیرد و رابطه پیوسته‌ای با دانش

و فرهنگی دارد که در آن جامعه مورد پذیرش قرار دارد. سعید نیز مانند فوکو، قدرت را به شکل پراکنده و گسترده در دل نهادهای مختلف یک جامعه می‌بیند که ارتباط این نهادها (اعم از فرهنگی و ...)، شبکه‌ای وسیع از قدرت و سازوکارهای آن به وجود می‌آورد.

در بحث از مکانیسم‌های اعمال قدرت، سعید نیز همانند فوکو اعتقاد دارد که قدرت مسلط (در اینجا غرب) خود را در بازنمایی‌های فرهنگی که انجام می‌دهد بازتولید می‌کند و تلاش آن بر این است تا بر فرهنگ و ذهنیت «دیگری» (شرق) تأثیر بگذارد. این امر نیازمند آن است که قدرت مسلط دست به تولید مجموعه‌ای از انگاره‌ها و مفاهیم در مورد دیگری فروتر از خود بزند تا بدان طریق، بتواند اولاً خود را برتر نشان دهد و دیگری را ضعیف و نیازمند کمک و ثانیاً از طریق اعمال این بازنمایی‌ها، بتواند سلطه خود را موجه نشان دهد و امر بازتولید خود را ادامه دهد. سعید اساساً نمی‌پذیرد که گفتمان شرق‌شناسی و به طور کلی گفتمان می‌تواند بی طرف باشد؛ از آنجایی که از نگاه وی، شرق‌شناسی در نهایت ابزاری است در دست قدرت مسلط (قدرت امپریالیستی)، بنابراین بدون هیچ تردیدی، این دانش - گفتمان سیاسی بوده و منویات استعمارگراییانه قدرت در دل آن نهفته است. در واقع، هدف گفتمان غالب از بازتولید مداوم تصاویری خاص از شرقیان، توجیه منویات استیلاگراییانه خود است. سعید نیز مانند فوکو معتقد است شرق و شرقیانی که غرب از آن‌ها صحبت می‌کند، به مثابه سوژه و ابژه‌ای برساخته هستند که بازنمایی‌های مورد نیاز گفتمان مسلط را به تصویر می‌کشند. از نگاه وی، «عامل» یا سوژه اگرچه در چنبره گفتمان مسلط اسیر است، اما بر خلاف نظر فوکو، این امکان را دارد تا نقاط ضعف و نیت نهفته در آن گفتمان (قدرت) را شناسایی کند و در نتیجه خود را از حوزه نفوذ آن رها سازد.

سعید برخلاف فوکو، مقاومت در برابر قدرت را امری بیرون از دایره قدرت در نظر می‌گیرد و این مقاومت نه به عنوان بخشی از خود قدرت، بلکه اساساً در مقابل آن قرار می‌گیرد و در پی تضعیف آن است. از نگاه سعید، در درون هر گفتمانی، چندین ضد گفتمان شکل می‌گیرد که به مقابله با سلطه و غلبه گفتمان مسلط می‌پردازند. این ضد گفتمان‌ها با ایجاد شکاف و تردید در مؤلفه‌های اصلی گفتمان مسلط، مشروعیت آن را به چالش می‌کشند و با تداوم این روند، این ضد گفتمان‌ها می‌توانند در نهایت گفتمان مسلط را به زیر کشند. در واقع تفاوت دیدگاه سعید در این موضوع با فوکو در آن است که فوکو اساساً ضد گفتمان‌ها را نیز بخش از خود قدرت می‌داند که نمی‌توانند اقتدار گفتمان مسلط را تضعیف کنند؛ اما سعید باور دارد که ضد گفتمان‌ها می‌توانند به سدی در برابر نفوذ گفتمان مسلط بدل گردند.

مقاومت برای سعید بر خلاف فوکو تنها در تکنیک‌ها و ابزارهای اعمال قدرت نیست، بلکه اساساً بحث بر سر ریشه و اصل وجود این قدرت و گفتمان مسلط است. در واقع، سعید از اساس با دو گانه‌انگاری که گفتمان شرق‌شناسی (که توسط قدرت‌های استعماری غربی پشتیبانی می‌گردد) با آن کار خود را آغاز می‌کند، یعنی برساختن مفهومی به نام «شرق» در برابر «غرب»، مشکل دارد و اعتقاد دارد تا این موضوع حل نشود و تصور منفی غربیان (قدرت مسلط) نسبت به سوژه - ایزه‌های خود (شرقیان) تغییر نیابد، هیچ اتفاق مهمی در روند رهایی به وجود نمی‌آید.

نکته مهم در اینجا باید توجه به این مسئله باشد که مخاطب اصلی فوکو در ارائه مباحث خود و همچنین یافتن شیوه‌های مختلف مقاومت در برابر قدرت، جامعه و نه خود قدرت است. در واقع فوکو با تحلیل سازوکارها و شیوه‌های بسط یافتن قدرت در جامعه، به دنبال ترسیم شبکه‌های اعمال قدرت توسط تمامی بخش‌های جامعه بوده و اساساً مستقیماً با خود قدرت (و به ویژه قدرت سیاسی) رو در رو نمی‌شود و کاملاً مباحث خود را متوجه کلیت جامعه می‌کند. سعید اما از منظری دیگر، قدرت را (منظور قدرت سیاسی است) مستقیماً مورد مخاطب قرار می‌دهد و در واقع از حقیقت‌گویی به قدرت نام می‌برد. وی در عمده مباحث خود در رابطه با قدرت و سازوکارهای آن، بیشتر قدرت سیاسی را مورد توجه قرار دارد و اگرچه به تحلیل چگونگی انتشار این قدرت در سطح جامعه می‌پردازد، اما در نهایت معتقد است که برای ایجاد تغییرات اساسی در رابطه با این حوزه، این تغییرات باید در سطح قدرت سیاسی صورت گیرند تا بتواند بر دیگر ابعاد و اجزای جامعه نیز تأثیر گذار واقع شود.

نتیجه‌گیری

محقق در مقاله حاضر به بررسی آرا و دیدگاه‌های میشل فوکو و ادوارد سعید در مورد مفهوم قدرت و سازوکارهای آن پرداخت. در بخش مرتبط با فوکو، آرای وی در سه حوزه ارزیابی گردیدند و مواضع وی در مورد قدرت، مکانیسم‌های اعمال آن، مسئله مقاومت و نقش و جایگاه سوژه، مورد بررسی قرار گرفتند. نویسنده در ادامه با تحلیل و ارزیابی آرا و نظریات سعید در دو حوزه، نگاه وی به مسئله قدرت و سازوکارهای آن و همچنین نقش روشنفکران به‌عنوان نیروی مقاومت در برابر گفتمان‌های مسلط را مورد ارزیابی قرار داد. نهایتاً نگارنده با طرح جداولی به مقایسه آرای دو متفکر پرداخت. نتایج بررسی نظریات دو اندیشمند به شرح زیر است:

۱) سعید و فوکو در رابطه با تبیین مفهوم قدرت و ارتباط آن با دانش و همچنین تشریح سازوکارهای گفتمان، دیدگاه یکسانی دارند و در واقع مطالعات سعید در حوزه شرق‌شناسی، مبتنی بر نظریات فوکو در مورد گفتمان و رابطه آن با قدرت است. همچنین سعید، در روش‌شناسی خود از روش تبارشناسی استفاده کرده است که این مورد نیز، منطبق بر آرای فوکو است.

۲) دیدگاه سعید و فوکو در دو مورد متفاوت است: الف) در رابطه با نقش و جایگاه سوژه و بحث عاملیت. ب) مسئله مقاومت در برابر گفتمان‌های قدرت محور مسلط.

نتایج به دست آمده، نشان می‌دهند اگرچه سعید در دوره فکری اولیه خود، متأثر از آرای فوکو در رابطه با گفتمان و دیرینه‌شناسی دانش بوده است، اما در دوره متأخر فکری‌اش، از آنجایی که به دنبال ارائه نظریه و طرح مناسبی برای حل مسئله مقاومت در برابر گفتمان‌های قدرت محور مسلط است، دیدگاهش در نسبت با آرای فوکو زاویه پیدا می‌کند و در نهایت، سعید در بحث خود از نقش سوژه و مسئله مقاومت، نتایج متفاوتی نسبت به بحث فوکو در همین رابطه، به دست می‌آورد.

منابع

- ترنر، ب.، الیوت، آ. (۱۳۹۳)، برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر. مترجم: ف. ارشاد. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- دریفوس، ه.، رایینو، پ. (۱۳۷۷)، میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. مترجم: ح. بشیریه. تهران: نشر نی.
- سعید، ا. (۱۳۹۴)، شرق‌شناسی. مترجم: ل. خنجی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سعید، ا. (۱۳۹۲)، نقش روشنفکر. مترجم: ح. عضدانلو. تهران: نشر نی.
- شیرازی، م.، آقااحمدی، ق. (۱۳۸۸)، «دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به عنوان روشی در مقابل روش‌های تاریخی متداول در علوم اجتماعی». پژوهش‌نامه علوم اجتماعی. زمستان ۱۳۸۸، دوره ۳، شماره ۴: ۱۲۶-۱۰۳.
- ضمیران، م. (۱۳۹۶)، فوکو: دانش و قدرت. تهران: هرمس.
- فوکو، م. (۱۳۹۳)، تئاتر فلسفه. مترجم: ن. سرخوش، ا. جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- Dallmayr, F. (1998), *Beyond Orientalism: Essays on Cross-Cultural Encounter*. New York: Sunny Publications.
- Dean, M. (1986), "Foucault's Obsession with Western Modernity". *Thesis Eleven*, 14(1), 44 - 61.
- El Aidi, A., & Yechouti, Y. (2017), "Michel Foucault's Theory of Discourse in Edward Said's Theory of Orientalism". (V. Bite, Ed.) *The Criterion*, 8(4), 1059 - 1072.
- Foucault, M. (1972), *The Archeology of Knowledge*. London: Tavistock Publications.
- Foucault, M. (1985), *The History of Sexuality Volume 3: The Care of the Self*. (R. Hurley, Trans.) New York: Knopf Doubleday Publishing Group.
- Foucault, M. (1994), *The Order of Things: An Archeology of the Human Sciences*. New York: Vintage Books.
- Gogoi, M. (2015), "A Critical Analyses of Edward Said's Orientalism through Foucaultian Perspective of Knowledge-Power Relation". (K. Shelke, Ed.) *International Multidisciplinary Research Journal*, 2(4), 16 - 24.
- Laughey, D. (2007), *Key Themes in Media Theory*. London: Open University Press.
- Mendieta, E. (2005), "Neither Orientalism Nor Occidentalism: Edward Said and Latin

- Americanism". International Conference On Edward Said. Tehran.
- Racevskis, K. (2005), "Edward Said and Michel Foucault: Affinities and Dissonances".
Research in African Literatures, 36(3), 83 - 97.
 - Said, E. (1983), The World, the Text and the Critic. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Said, E. (1994), Representations of the Intellectual. New York: Vintage Books.
 - Stewart, D. & M. Kamis. (1984), Secondary Research: Information Sources and Methods.
SAGE Publications.